



كد خبر : 10608738



تاريخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۲/۲۰ ۱۳:۲۱

تفسير سوره صف جلسه 02 (1396/12/20)

JW Player

دانلود فايل صوتی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (۲) كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (۳) إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بَنِيَانُ مَرْضُوض (۴) وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُونَنِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۵) وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (۶)}

سوره مبارکه «صف» که در مدینه نازل شد و ظاهراً این علم، علم بالغلبه است؛ لذا آن تفسیرهایی که قبل از هزار سال است، عنوان آن این است: «فی تفسیر سورة التي يذكر فيها الصف». برخی‌ها این سوره را سوره حواریین نام گذاشتند، آن هم علم بالغلبه است. نزد بعضی‌ها سوره عیسی (سلام الله علیه) است، آن هم علم بالغلبه است.

بعد از تسبیح الهی، فرمود: چرا حرفی می‌زنید که عمل نمی‌کنید؟ این آیه دو و سه، درباره این است که این خیلی نزد خدا غضب‌آور است، یاد شده. «مَقْتُ» آن غضب شدید و بغض شدید است. سخن در این نیست که چرا انجام نمی‌دهید حرفی را که زدید؟ سخن در این نیست که چرا حُلْف وعده می‌کنید؟ سخن در این نیست که چرا حرفی می‌زنید که پای آن نمی‌ایستید؟ فرمود: «لَمْ لَا تَفْعَلُونَ مَا قُلْتُمْ» یا «تَقُولُونَ»! محور آیه دو و سه، این نیست که چرا انجام نمی‌دهید حرفی را که زدید؟ چرا عمل نمی‌کنید چیزی را که تعهد کردید؟ محور این دو آیه این است که چرا حرفی می‌زنید که انجام نمی‌دهید؟ فرقی چیست؟ در حال عادی انسان چیزی را فروخته و چیزی را خریده، حرفی زده و وعده‌ای داده، بعد عمل نمی‌کند؛ آن عمل مهم است. می‌خواستی قول ندهی! می‌خواستی امضا نکنی! عمده آن عمل است که چرا به عهد خود عمل نمی‌کنید؟ چرا به امضای خود وفا نمی‌کنید و مانند آن. یک وقت حرفی می‌زنید که کار اساسی است من می‌خواهم برای جبهه و جنگ تصمیم بگیرم؛ شما حرفی می‌زنید آنها که آشنا نیستند وارد صحنه می‌شوند، آنها که آشنا هستند می‌گویند «من به الکفایه» هست، شما هم که موقع عمل نمی‌آیید، این جنگ می‌ماند. اینجا خطر برای آن حرف زدن است؛ پیشنهادی می‌دهید، امضایی می‌کنید، تعهد می‌سپارید که صاحب نظر آنها که کاری از آنها برمی‌آید، می‌گویند «من به الکفایه» قیام کردند ما چرا حاضر بشویم؟ آنها که منتظر فرصت هستند وارد صحنه می‌شوند. شما در روز عمل حضور پیدا نمی‌کنید، اینها که حاضر شدند کاری از اینها ساخته نیست، آن وقت جنگ می‌ماند؛ لذا محور اصلی آیه دو و سه که غضب شدید خدا را دارد این است که شما در موقع مشورت، در موقع رأی‌گیری تعهد می‌سپارید و در صحنه حاضر نیستید. چرا می‌گویید کاری که نمی‌کنید؟ نه اینکه چرا نمی‌کنید حرفی را که زدید. اگر کسی وعده داد و عمل نکرد، حُلْف وعده اشکال دارد؛ حالا یا حرام است یا حضاضت دیگری دارد آن‌جا تمام نقص، متوجه عدم عمل است. صرف قول دادن خیلی مهم نیست. می‌خواستید قول ندهید و کار مهمی هم نبود؛ اما یک وقت است در تصمیم و در رأی‌گیری و در مشورت جبهه، حرفی زدید، عده‌ای که کار از آنها ساخته است می‌گویند «من به الکفایه» قیام کرده از ما ساقط است. آنها که کار از آنها ساقط نیست وارد صحنه شدند، شما هم که نیامدید؛ لذا تمام خطر متوجه این گونه از حرف‌هاست: «لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»، نه «أَنْ لَا تَفْعَلُوا مَا قُلْتُمْ»؛ لذا محور اصلی این است که آدم مواظب است در رأی‌گیری، در مشورت، در انتخاب کجا حرف بزند؟ کجا پیشنهاد بدهد؟ بعد وقتی جای حساس پیشنهاد داد، پای آن بایستد. غضب شدید را می‌گویند «مَقْتُ». آیه دو این است، چرا می‌گویید کاری که انجام نمی‌دهید؟ نه اینکه چرا نمی‌کنید حرفی را که زدید! آن حُلْف وعده مطلبی دیگر است، حُلْف عهد مطلبی دیگر است. {كَبُرَ مَقْتًا} مورد آن مشخص می‌شود، چون غضب خدا در برابر رحمت رحیمیه اوست و رحمت رحیمیه او در برابر غضب

اوست، آنجا که مَقَت شدید است، اینجا هم محبت الهی است که انسان این راه حُبّی را که می‌گویند طی کنند، این راه حُبّی مخصوص اوحدي از اهل ایمان است. مؤمنین عادي، راه خوف را طی می‌کنند، «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» [1] اینها از آتش می‌ترسند، از عِقَاب الهی می‌ترسند، عالم هم که بشوند: {إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ} [2] و مانند آن، راه خشیت را طی می‌کنند. از خدا می‌ترسند، از عذاب الهی می‌ترسند، از رسوایی معاد می‌ترسند، این راه را طی می‌کنند؛ البته نجات هم پیدا می‌کنند، راه خوبی هم هست. دیگران راه شوق و اشتیاق به بهشت را طی می‌کنند. وقتی در جایی آیه‌ای باشد، روایتی باشد، برای آن ثوابی ذکر می‌کنند که فلان کار این قدر ثواب دارد، آن درجه بهشت را دارد، مرتّب آن روزه را می‌گیرند، نماز را می‌خوانند، راه شوق و بهشت را طی می‌کنند. اینها هم آدم‌های متوسطی هستند مثل گروه اول؛ اما گروه سوم که راه حُب را طی می‌کنند، این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است که فرمود: «مَا عَبْدُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ» من راه حب را طی می‌کنم؛ «رَأَيْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ» [3] دوست دارم و عبادت می‌کنم. اینها که راه حُبّی را طی می‌کنند این راه به عنوان راه حُبّی معروف است. راه حُبّی این است که اوّل انسان محبّ می‌شود و محبّانه این راه را طی می‌کند، آخرهای راه محبوب می‌شود. محبوب چه کسی می‌شود؟ محبوب محبوب خودش می‌شود، خدا او را دوست دارد: {إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ}، این از محب بودن به محبوب بودن رسیده است. این زیارت نورانی «امین الله» صدر و ذیل آن رحمت و نورانیت است. اوّل آن زیارت است بعد دعاست. خیلی این زیارت «امین الله» منشأ برکت است. آن جمله‌های اوّلی و بخش‌های اوّلی که زیارت است. بخش‌های دوم این است که «مَحْبُوبَةٌ فِي أَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ» [4] خدایا! من از محبّ بودن بالا بیایم تا فرشته‌ها مرا دوست داشته باشند، انبیا مرا دوست داشته باشند؛ قهراً محبوب تو هم خواهم بود «مَحَبَّةً بَكْذَا»، «مَحْبُوبَةٌ فِي أَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ»، این خیلی مقام است. اصرار سیدنا الاستاد(رضوان الله تعالی علیه) این بود که تنها کسی که در امت - وقتی گفتند تنها کسی که در امت، دیگر وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلّم) داخل نیست. اگر بگویند اوّل کسی که در اسلام این حرف را زده است، منظور پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلّم) است؛ اما اگر بگویند در امت اوّل کسی که این حرف را زد، معلوم می‌شود که وجود مبارک حضرت امیر است - اول کسی که راه محبت و ولایت را طی کرده است، وجود مبارک حضرت امیر است؛ در کلمات، افعال و اقوال خود همین مسئله‌ای که من تو را عبادت می‌کنم «مَا عَبْدُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ رَأَيْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»، این راه را طی کرده؛ یعنی در روایات ائمه(علیهم السلام) اوّل کسی که این طرح و این نقشه را ارائه کرد، وجود مبارک حضرت امیر بود، خودش هم راهی این راه بود. این را می‌گویند سلوک حُبّی، غیر از خوف و غیر از شوق است: «مَا عَبْدُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ رَأَيْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ». آن وقت در اینجا اگر کسی این راه حُبّی را طی کرد، از محب بودن به محبوب بودن می‌رسد که در زیارت «امین الله» هست: «مَحْبُوبَةٌ فِي أَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ»، قهراً محبوب خدا هم بود؛ اما نه از خوف جهنم. در همان جا دارد که «هَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى حَرْ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَيَّ كَرَامَتِكَ» [5] اگر کسی مرحله سوم را داشته باشد، یقیناً مرحله اوّل و دوم را دارد. اگر کسی به «جَنَّةُ اللَّقَاء» رسید یقیناً {جَنَّتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ} [6] را داراست؛ اما اگر کسی

داراي {جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ} بود بعید است که مثلاً {فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَ ادْخُلِي جَنَّتِي}^[7] نصیب او بشود! اگر کسی {عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ}^[8] بود، قهراً {فِي جَنَاتٍ وَ نَهْرٍ}^[9] را داراست؛ اما هر کسی که در {جَنَاتٍ وَ نَهْرٍ} بود معلوم نیست که {عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ} باشد. در همان دعای «کمیل» دارد: «هَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَيَّ كَرَامَتِكَ»، نظر نهایی حضرت آن است؛ بنابراین انسان محبوب خدای سبحان می‌شود. این مجاهدان، این شهدا، این ایثارگران، چیزی آدم می‌شنود، بیست سال، سی سال قطع نخاعی باشد و تحمل بکند این با کدام قدرت دارد تحمل می‌کند؟ آدم چیزی را می‌شنود. تا عنایت الهی نباشد، تا تحمل نباشد، آدم یک روز، یک شب، آن ویلچری بودن، را نمی‌تواند تحمل کند، بیست سال قطع نخاعی آن وقت نماز خود را هم می‌خواند و دعای خود را می‌خواند، زیارت خود را هم می‌کند، او محبوب خداست. وقتی محبوب شد کار برای او «فَيْسُرُ وَ لَا تُعْسِرُ»^[10] از همین قبیل است؛ برای او آسان می‌شود، آن شوق که باشد تمام این مشکلات حل می‌شود؛ {إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بُنَيَانٌ مَرْصُوفٌ}.

حالا هم جریان وجود مبارک موسای کلیم را ذکر می‌کند، هم جریان وجود مبارک عیسی مسیح را ذکر می‌کند و نتیجه می‌گیرد. حالا ببینیم اینکه قصه‌های این دو پیامبر بزرگوار (سلام الله علیهما و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و ائمه) را ذکر می‌کند، محور چیست؟ فرمود: {وَ اِذْ}؛ یعنی «و اذکر»، {وَ اِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ اَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ}؛ شما چرا مرا آزار می‌کنید؟ با اینکه رسالت من برای شما ثابت است. «ایذاء» گاهی در مسائل شخصی است، گاهی در مسائل حکومت و سیاست و مسائل اجتماعی است، گاهی هم در مسائل نظامی است. این «ایذاء»‌هایی که نسبت به وجود مبارک موسای کلیم (سلام الله علیه) شد آیا مناسب با همین مسئله قتال و {يُقَاتِلُونَ} و اینهاست یا تهمت‌های دیگر است؟ یا مسائل شخصی است؟ از بعضی از آیات قرآن کریم بر می‌آید که اینها حضرت را در مسائل حکومت و نظامی و جنگی و اینها آزار می‌کردند.

وجود مبارک موسای کلیم این چنین فرمود؛ آیه بیست سوره مبارکه «مائده» این است که {وَ اِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَ لَكُم مُلُوكًا وَ آتَاكُم مَّا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ}؛ فرمود به یاد نعمت‌های گران الهی باشید. بعد {يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ}،^[11] آن‌جا که نوبت من بود که من بیش از همه و پیش از همه دل به دریا زدم و دریا خشک شد و شما هم به دنبال من آمدید. وقتی ما به نزدیک دریا رسیدیم، بعد از اینکه شبانه حرکت کردیم و این ارتش جرّار فرعون پشت سر ما رسید؛ همه شما گفتید که چه جایی بدی بود ما را آوردی! جلو دریا و پشت سر هم ارتش خطرناک فرعون! من بین این دو خطر به شما چه گفتم؟ شما گفتید جلو دریا، راه برای رفتن نیست! پشت سر هم که این ارتش! من گفتم بین دو خطر قدرت خدا حافظ ماست: {كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ}؛^[12] ما که در آن‌جا نترسیدیم. گفتیم دریا در اختیار اوست، ارتش در اختیار او، به ما دستور بدهد برگردیم و مبارزه کنیم ما پیروز هستیم؛ به ما دستور بدهد برویم دریا، دریا در اختیار ماست. {كَلَّا}؛ این چه حرفی است که می‌زنید؟! {إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ}، آن وقت ندا آمد که {فَأَضْرَبَ لَهُم

طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا؛ [13] این دریا را ما خشک می‌کنیم شما یک جاده خاکی می‌خواهید، چیزی دیگر که نمی‌خواهید. آن هم برای شما ما این کار را می‌کنیم. {فَاضْرِبْ لَهُمْ}؛ این عصا را بزَن به این دریا، این یک بستر خاکی و خشک می‌شود که پای اسبان شما هم تَر نشود، یبس و یابس و خشک بشود. شما که در رفتید آنها پشت سر شما می‌آیند وقتی به هم رسیدند: {فَعَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا عَشِيَهُمْ}؛ [14] دریا باز می‌شود اینها را در کام خود فرو می‌برد، این خداست! ما آن وقتی که باید دل به دریا بزَنیم که زدیم؛ اما الآن وظیفه شماست بنا بر این نیست که تمام کارها را ما با معجزه انجام بدهیم. {ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ} که الآن همه ما هم باید دعا بکنیم، هم با تلاش‌های سیاسی و غیر سیاسی، خطر این صهیونیسم را از این فلسطین بر طرف کنیم و این غزه و اهل غزه نجات پیدا کنند.

فرمود: {كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَزِدُّوا عَلَيَّ أَدْبَارَكُمْ فَتَنَقَّلُوا حَاسِرِينَ}؛ [15] اینها گفتند: {قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَ إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ}؛ [16] بعد در بخش‌های دیگر هم مثل آیه 24 گفتند: {يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا}؛ یک قوم خشنی آن‌جا هستند ما نمی‌توانیم با اینها بجنگیم. {فَاذْهَبْ أَنتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ}؛ [17] تو و خدای تو بروید این شهر را فتح کنید، ما وارد شهر فتح شده می‌شویم. بدتر از این چه اذیتی است که بکنند. تمام کارها بنا نیست که بر اساس معجزه انجام بشود. آن گاه وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد که خدایا! فقط من اختیار خودم را دارم، برادر من هم اختیار خودش را دارد، اینها که حرف‌های ما را گوش نمی‌دهند.

در بخش‌هایی از سوره مبارکه «احزاب» فرمود که شما وجود مبارک موسای کلیم را آزار کردید و اذیت رساندید؛ آیه 69 به بعد سوره مبارکه «احزاب» این است که {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِهاً}، این معلوم می‌شود که یک اذیت دیگر است، یک اذیت شخصی است. تهمتی به وجود مبارک موسای کلیم زدند و خدای سبحان او را تبرئه کرد. پس معلوم می‌شود اِذاء گاهی شخصی است، گاهی مربوط به حکومت و سیاست و نظام و امثال آن است. گاهی آنها در جبهه جنگ شرکت نمی‌کنند باعث اذیت حضرت کلیم حق هستند، گاهی تهمت‌های شخصی می‌زنند و خدای سبحان موسای کلیم را تبرئه می‌کند.

اینجا که در سوره مبارکه «صف» فرمود: {إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُلَاقُونَنِي بِنَارٍ وَإِنَّمَا تَأْتُونَنِي بِهَؤُلَاءِ حِجَابٍ مِّمَّا تَكْفُرُونَ}؛ این إشعار دارد به آن اذیت‌هایی که با رسالت آن حضرت سازگار نیست که در سوره «احزاب» فرمود: {فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا}، اما حالا آنجا چه چیزی هست؟ چه چیزی به حضرت گفتند؟ چگونه آزار کردند؟ یک امر جدای تاریخی است که باید در کنار آن حلّ بشود. غرض این است که اِذاءی آن حضرت چند گونه است؛ اما تبرئه آن حضرت نشان می‌دهد که آن «اِذاء»، اِذاءی شخصی است؛ یعنی تهمتی به آن حضرت زدند، با اینکه می‌دانستند او رسول خداست و معصوم است.

فرمود: {وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُلَاقُونَنِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ}، البته در یهودی‌ها یک چند نفری بودند که مؤمن بودند، هرگز قرآن کریم همه اینها را به یک حکم محکوم نکرده و نمی‌کند؛ اگر چند نفری در بین جمعیتی آدم شایسته‌ای باشند، مقام آنها را حفظ

می‌کند می‌فرماید: {مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتُلوْنَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ}؛ اینها شب‌ها اهل مناجات و مردان خوبی هستند، همین‌ها را با عظمت نام می‌برد: {مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتُلوْنَ آيَاتِ اللَّهِ} آنها را اسم می‌برد.

در این قسمت فرمود که کلیم حق را آزار کردند؛ اما حالا آزارهای نظامی و سیاسی و حکومتی بود یا آزارهای شخصی؟ از سوره «مائده» بر می‌آید که آزارهای نظامی و سیاسی و حکومتی بود. از سوره مبارکه «احزاب» بر می‌آید که آزار شخصی بود که فرمود: {فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا}، این اذیت‌های شخصی؛ نظیر تهمت‌ها، بخشی از آن در آیه یازده به بعد سوره مبارکه «نور» که قصه «إفک» مطرح است درباره پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هم اتفاق افتاد. همین منافقین دست از این کار بر نداشتند که إفک است، امر مهم است. بعضی از امور آزار شخصی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است؛ آزار شخصی آن حضرت در همان سوره مبارکه «احزاب» آمده است. قرآن کریم خطوط کلی زندگی جامعه را بیان می‌کند، فروعات را به وسیله خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و به وسیله ائمه اطهار (علیهم السلام) مشخص کرد. در جریان وقت ملاقات خیلی‌های می‌بینید که می‌خواستند با خود حضرت وقت خصوصی بگیرند که در سوره «مجادله» گذشت؛ فرمود وقت حضرت برای همه است شما اگر وقت خصوصی می‌خواهید بگیرید یا ملاقات خصوصی، بودجه‌ای باید به صندوق بیت‌المال اضافه کنید:

{تَقْدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ}؛^[18] اگر وقت خصوصی می‌خواهید حق دیگران را می‌خواهید ضایع کنید، خدمتی هم به بیت‌المال بکنید که بحث آن در سوره مبارکه «مجادله» گذشت. بعضی‌ها وجود مبارک حضرت از آنها دعوت می‌کرد، اینها خیال می‌کردند مهمانی منزل حضرت هم مثل مهمانی منزل افراد دیگر است؛ اینها قبل از آماده شدن غذا می‌رفتند و می‌نشستند تا غذا آماده بشود. وقتی غذا آماده شد و میل کردند، می‌نشستند می‌خواستند گفتگو کنند. دو سه بخش از این مهمانی ذات مقدس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در سوره مبارکه «احزاب» آمده است؛ آیه 53 سوره مبارکه «احزاب»:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَيَّ طَعَامٍ}؛ بی‌خود مزاحم حضرت بشوید، او با وحی کار دارد، با جامعه کار دارد، با مأموران خود کار دارد، با مدیران خود کار دارد، شما آن وقت بروید وقت منزل حضرت برای چه؟ حضرت هم که مرتب در نماز می‌آیند، در مسجد می‌آیند، حرف‌های عمومی می‌زنند، پس منزل حضرت نروید، این یک؛ وقتی همه که از شما دعوت کردند به مناسبتی از شما دعوت کردند، شما را مهمان کردند، بروید؛ اما قبل از آماده شدن غذا نروید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ} مگر در صورتی که دعوت کرده باشند: {إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَيَّ طَعَامٍ} وقتی دعوت کردند می‌روید، این یک. {غَيْرِ نَاطِرِينَ إِيَّاهُ}؛ «إِنا» یعنی پختن، نه یعنی ظرف. یعنی قبل از اینکه غذا آماده بشود بروید، نه آن کار را نکنید. منتظر باشید که غذا چه موقع پخته می‌شود، نیم ساعت یا یک ساعت کمتر یا بیشتر، شما باید وقت حضرت را بگیرید، نه این کار را نکنید، هر وقت غذا حاضر شد بروید. «إِنا»؛ یعنی پختن غذا، یعنی غذا پخته بشود، نه ظرف، نه اینکه به ظرف‌ها نگاه نکنید! ناظر یعنی منتظر. «غیر منتظرین إِيَّاهُ» منتظر باشید که چه موقع غذا پخته و آماده می‌شود سفره پهن می‌کنند، نه، چنین نکنید، بلکه هر وقت که سفره را پهن کردند بروید، این دو. {وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا}؛

حرف‌های عادی بنزید، فلان کس آمد فلان کس نیامد، این حوزه وحی را شما دارید اشغال می‌کنید، او که آدم عادی نیست. بعد از اینکه غذا را میل کردید به سلامت، بلند شوید بروید.

خدا مرحوم شهید اول را غریق رحمت کند! که یک الفیه نوشته و یک نفلیه نوشته، سه هزار حکم واجب برای نماز هست، هزار حکم مستحب برای نماز هست، اینها که در قرآن نیست. در قرآن یک چند تا حکم برای نماز است؛ اما ادب برخورد با دین، کیفیت رفتار با رهبران الهی، این را قرآن بالصراحه ذکر کرده عهده‌دار مسائل کلی جامعه است. این سه دستور است که بی‌خود جایی نروید، اگر دعوت کردند زود نروید، اگر غذا میل کردید زود بلند شوید بروید. او که عادی نیست حرف‌های شما را بشنود، فلان کس آمده فلان کس نرفته {وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ}؛ آن‌جا بنشینید با یکدیگر که فلان کس آمده، فلان کس رفته، حالا با یکدیگر نشستید در مجلس عادی عیب ندارد، سخن می‌گویید آن‌سی پیدا می‌کنید؛ اما {إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ}؛ این پیغمبر را می‌رنجاند، او آدم عادی نیست، او مرتب با غیب ارتباط دارد، مرتب دارد فکر می‌کند چگونه جامعه را اداره بکند، مرتب به این فکر است که قرآن را چگونه تفسیر کند. {إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ} او که خجالت می‌کشد نمی‌تواند بگوید: {فَيَسْتَخِي مِنْكُمْ}؛ اما {وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ} نسبت به همسران او هم که بحث‌های بعدی آیه است.

غرض این است که ایزای انبیا(علیهم الصلاة و علیهم السلام) گاهی در مسائل نظامی، حکومتی، سیاسی و امثال آن است، گاهی هم در مسائل شخصی است، گاهی هم نظیر سوره مبارکه «نور» - معاذالله - تهمت‌زدن‌هاست. در آیه یازده به بعد سوره «نور» که إفک است؛ فرمود این کار عظیمی است: {تَخْسِبُونَهُ هَئِنَا}، [19] این با آبروی پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بازی کردن است، شما خیال نکنید این کار آسان است، منافقین دست به بدترین کار زدند. خدای سبحان فرمود ممکن است زن پیغمبر کافر باشد؛ ولی آلوده نیست. این زن نوح بود کافر بود، این زن لوط بود کافر بود؛ اما هرگز حرم امن پیغمبر آلوده نمی‌شود. کفر ننگ نیست؛ اما آلودگی ننگ است. آنها خواستند به آلودگی متهم بکنند، همین منافقین! آخرین حربه‌ای که منافقین داشتند همین بود. فرمود این پیغمبر را آزار می‌کند.

در جریان موسای کلیم حالا چه بود باز جداگانه بحث می‌شود که در سوره «احزاب» فرمود: {فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا}. در این مسائل عادی هم فرمود: وقت حضرت را می‌گیرید، او خجالت می‌کشد؛ شما نباید این کارها را بکنید. اینجا که فرمود: {فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ}، معلوم می‌شود یک اذیت سنگینی بود، نه تنها اذیت از سنخ وقت‌گیری و اینها. فرمود وقتی این گونه افراد، قلب مطهر پیغمبر خود را به درد آوردند {فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ}؛ دل‌های اینها را به «زیغ»، انحراف، کج‌روي و گناه رها کرده، آن وقت اینها افتادند.

در بحث قبل ملاحظه فرمودید خدا چیزی به عنوان ضلالت ندارد که این ضلالت را بر کسی تحمیل کند، افراد را به حال خود رها می‌کند و اینها می‌افتند و گرنه همین اولین آیه سوره مبارکه «فاطر» دارد که {مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ}؛ [20] یعنی خدا دري را که باز کند،

هیچ کس نمی‌تواند ببندد، دري را که ببندد هیچ کسی نمی‌تواند باز کند. دري را که باز می‌کند فیض می‌آید، دري را که می‌بندد چیزی نمی‌آید و فیض نمی‌آید. وقتی فیض نیامد، انسانی که محتاج به فیض است، وقتی فیض نبیند سقوط می‌کند. ما به او نعمت دادیم، نعمت دادن گرفتن نیست، نعمت دادن امتحان برتر است. ما وقتی املاء کردیم، استدراج کردیم، نعمت‌های فراوان دادیم، این باید شکر بکند، خود داشتنِ نعمت «بما أنه نعمت» عذاب نیست؛ منتها ما می‌خواهیم اتمام حجت بکنیم، او باید شکر بکند؛ وقتی شکر نکرد، آن‌گاه ما بر اساس استدراج این را می‌گیریم؛ یعنی این را قبض می‌کنیم، رحمت خود را می‌گیریم و او را به حال خود رها می‌کنیم می‌افتد، چون انسان در تمام موارد نیازمند به یک قیم و نگهبان است. در بحث‌های قبلی {يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ}،^[21] گذشت که اگر می‌گوییم: «الانسان فقیر»؛ {يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ}، این فقر برای انسان عَرَضِ مفارق نیست؛ نظیر «الماء حارٌّ» یا «الماء باردٌ» کع عرض مفارق باشد، گاهی فقر است، گاهی فقر نیست؛ از این قبیل نیست. از سنخ عَرَضِ لازم هم نیست نظیر «الاربعة زوجٌ» که لازمه ذات باشد، زیرا لازم در مرتبه ملزوم نیست، زوجیت در مرتبه ذات اربعه نیست، چون آن کم است و این کیف مخصوص به کم است. اربعه در مقام ذات اربعه است، نه زوج است و نه فرد؛ این زوجیت لازمه ذات است. فقر برای انسان لازمه ذات نیست، بلکه در درون ذات است. بخش سوم؛ اگر گفته می‌شود: «الانسان فقیر» که ذاتی هست از سنخ «الانسان ناطقٌ» نیست که ذاتی به معنی ماهیت باشد، چون این ماهیت تابع هستی است. مرحله چهارم؛ وقتی گفته می‌شود: «الانسان فقیر»؛ یعنی هستی او، هستی وابسته است و اگر این نباشد، معنای آن این است که در مقام هستی وابسته نیست، بلکه در مقام چیستی و ماهیت وابسته است؛ در حالی که همان طوری که خدا ذاتاً غنی است و غنا عین ذات اوست، فقر هم برای انسان ذاتی است. این بیان نورانی سیدالشهداء (سلام الله علیه) در همان دعای «عرفه»: الهی! «أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي»^[22] آن وقتی که دارم ندارم! آن وقتی که در غنا هستم فقیرم، چه رسد به آن وقتی که فقیر هستم.

بنابراین اگر فیض الهی یک لحظه گرفته بشود، آن وقت انسان سقوط می‌کند. این است که به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض می‌کردند: چرا این قدر بی‌تابی می‌کنید؟ فرمود من نمی‌دانم این چشمی که باز هست، می‌توانم ببندم و بمیرم یا نه؟ خیلی‌ها هستند که با همان چشم باز می‌میرند که وضع بدی هم پیدا می‌کنند. فرمود این قدر من قدرت ندارم که چشم من وقتی باز است، بتوانم ببندم و بعد بمیرم؛ لذا فرمود ما این فیض را می‌گیریم، وقتی گرفتیم او سقوط می‌کند. غرض این است که یک امر وجودی به نام «إِزَاغَة»، به نام إضلال و امثال آن نیست؛ البته وقتی کسی افتاد، ذات اقدس الهی او را به کيفرش می‌رساند.

{فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ}؛ {لَا يَهْدِي}؛ یعنی هدایت پاداشی نمی‌دهد و گرنه اصلاً قرآن برای هدایت نازل شد: {شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ}؛^[23] این برای هدایت مردم نازل شد، خدا فاسق را هدایت نمی‌کند یعنی چه؟ با اینکه برای همه آمد، برای کفار و مشرکین و اینها آمد، آنها را حضرت دعوت می‌کرد، جمع می‌کرد، برای بعضی‌ها نامه می‌نوشت. این

هدایت به معنی ایصال به مطلوب است، ببینید قلب بعضی‌ها را خدا به سمت کاری گرایش می‌دهد. این را برای کفار نمی‌کند؟ برای فاسق نمی‌کند؟ آن فطرت اولی را که به همه داد: {فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا} [24] که داد، انبیا را از بیرون، عقل را از درون، فطرت را هم در درون، همه را آماده کرد که این شخص به راه بیفتد. کسی با داشتند همه این وسایل {كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ}،^[25] خدا دیگر او را هدایت نمی‌کند؛ یعنی هدایت پاداشی، نه هدایت ابتدایی.

البته این فرمایش موسای کلیم همچنان ادامه دارد که باید معلوم شود این کدام ایذاء است که با بحث «بنیان مرصوص» هم باید هماهنگ باشد.

در جریان عیسی مسیح هم فرمود: {وَأُذِ قَالَ}؛ یعنی به یاد عیسی بن مریم باشید! اصرار قرآن کریم این است که یا می‌فرماید: «مسیح بن مریم» یا می‌فرماید: «عیسی بن مریم»، اصرار دارد که حتماً نام مبارک مریم را ذکر کند، تا دیگری تهمت نزند، و این دو تا را یک گوهر می‌داند: {وَوَجَعْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً}؛^[26] آیت جهانی است. آیت جهانی بودن قبل از مریم (سلام الله علیها) کسی نبود، بعد از آن حضرت «الی یوم القيامة» هم کسی نیست که بدون همسر مادر بشود. فرمود: {وَوَجَعْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ}؛ این دو تایی با هم {آيَةً لِلْعَالَمِينَ}،^[27] یک معجزه جهانی است، نه قبلاً سابقه داشت و نه بعداً لاحقاً دارد. فرمود به یاد عیسی بن مریم باشید که آن حضرت به بنی اسرائیل فرمود: {إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ النُّوْرَةِ}؛ من یک حلقه وصلی هستم بین انبیای قبلی و وجود مبارک پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)؛ بشارت می‌دهم به پیامبری که بعد از من خواهد آمد: {وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي}؛ حالا چطور نام مبارک «الذی سَمِی فی السماء بأحمد و فی الارضین بکذا»، چون در جریان معراج مرتب ذات اقدس الهی به وجود مبارک حضرت می‌فرمود: «یا أحمد، یا أحمد، یا أحمد»^[28] این تعبیرات برای آن‌جا بوده. برخی از مفسران می‌گویند^[29] که این دو تا نام پُر برکت یکی برای آن است که پرچم حمد به دست اوست؛ لذا شده «احمد»: «سَوْفَ يَضَعُ فِي يَدِكَ لَوَاءَ الْحَمْدِ».^[30] پرچم حمد، نتیجه نماز شب است که فرمود: {وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا}؛^[31] یعنی به جایی می‌رسی که کل جهان تو را ستایش می‌کنند، چون تو می‌شوی محمود مطلق؛ دیگران نعمتی به آنها می‌رسد. هر نعمتی به هر کسی رسیده است، از مجرای تو هست؛ تو محمود مطلق هستی، پرچم حمد به دست توست. ما اگر حمد می‌کنیم در برابر نعمت حمد می‌کنیم. اگر علم است، اگر عمل است، اگر پیروزی است، اگر پیروزی مملکت است، پیروزی شخص است، پیروزی سیاسی است، پیروزی هر چه باشد، در برابر نعمت است. آن کسی که مجرای فیض برای همگان است، وجود مبارک حضرت است. پرچم حمد به دست اوست؛ یعنی چه؟ یعنی تمام حمدهای شما به این پرچم برمی‌گردد، من صاحب این پرچم هستم. اینکه فرمود: {رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ}،^[32] آن روز معلوم می‌شود. در ذیل این نماز شب که فرمود: {وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا}، شفاعت و امثال شفاعت را گفتند، اینها حق

است؛ اما محمود مطلق بودن معنای آن این است که هر خیري به هر فردي برسد به برکت حضرت است. پرچم حمد به دست اوست و چون خودش این معنا را می‌داند در دنیا مکرر خدا را حمد می‌کند؛ لذا در دنیا به عنوان «محمد» معروف است (علیه افضل صلوات المصلین و علی آله) که باب تفعیل است «حَمَدٌ يُحَمَدُ» می‌شود آن نام؛ یعنی خیلی، فراوان، کثیر به نام خداست، حمد می‌کند. چون خودش خیلی حمد می‌کند به این نام که باب تفعیل است نامیده می‌شود. در قیامت چون پرچم حمد به دست اوست این است؛ به هر حال هیچ کسی نیست که نعمت به او نرسد، همه اینها نعمت حیات دارند و نعمت هم فعل خداست. خدا مدبرات فراوانی دارد؛ بخش‌های وسیعی از این مدبرات را اسم می‌برد، در «صافات» اسم می‌برد،^[33] همه اینها ملائکه هستند. این ملائکه در برابر انسان کامل خاضع هستند آن «قَضِیَّةٌ فِی وَاقِعِهِ» که نیست: {فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ}،^[34] برای وجود مبارک حضرت آدم باشد «قَضِیَّةٌ» که - معاذالله - تاریخ مصرف آن گذشته باشد، این طور که نیست. خودش به اینجا رسیده که کثیراً حمد کرده؛ لذا چون خودش این کارها را کرده، این قول را داده، این فعل را انجام داده، این نیت را انجام داده، این عقیده را انجام داده، به این حد اسم مفعولی رسیده. این در حقیقت اسم مفعولی است که منشأ فاعلی آن خود اوست. فعل خداست این طور نیست که {فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ}، تاریخ مصرف آن - معاذالله - گذشته باشد، یک قضیه تاریخی باشد؛ نظیر طوفان نوح، از آن قبیل نیست. «الیوم» هم اینها در خدمت وجود مبارک حضرت هستند؛ انسان کامل، خلیفه الله است. در برابر انسان کامل فرشتگان خاضع و ساجد هستند، در برابر انسان کامل فرشتگان سائل هستند و اسمای حسنا را فرا می‌گیرند. امروز همان کاری که {يَا آدَمُ أَتَيْنَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ} [35] انجام داد، وجود مبارک حضرت انجام می‌دهد. غرض این است که اگر لواي حمد، در دست آن حضرت است، برای اینکه هر نعمتی که به عالم می‌رسد، به برکت اوست؛ اگر فرمود: {رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ} معنای آن روشن می‌شود، اگر فرمود: {وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ} معنای آن روشن می‌شود.

«و الحمد لله رب العالمين»

[1]. علل الشرائع، ج1، ص57.

[2]. سوره فاطر، آیه28.

[3]. مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول (عليهم السلام)، ج7، ص81.

[4]. مصباح المتعبد، ج2، ص738.

[5]. مصباح المتعبد، ج2، ص847.

[6]. سوره بروج، آیه11.

[7]. سورة فجر، آيات 29 و 30.

[8]. سورة قمر، آية 55.

[9]. سورة قمر، آية 54.

[10]. مهج الدعوات و منهج العبادات، ص 176.

[11]. سورة مائدة، آية 21.

[12]. سورة شعراء، آية 62.

[13]. سورة طه، آية 77.

[14]. سورة طه، آية 78.

[15]. سورة مائدة، آية 21.

[16]. سورة مائدة، آية 22.

[17]. سورة مائدة، آية 24.

[18]. سورة مجادلة، آية 2.

[19]. سورة نور، آية 15.

[20]. سورة فاطر آية 2.

[21]. سورة فاطر، آية 15.

[22]. إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج 1، ص 348.

[23]. سورة بقره، آية 185.

. سورة شمس، آية 8. [24]

[25]. سورة بقره، آية 101.

[26]. سورة مؤمنون، آية 50.

[27]. سورة انبياء، آية 91.

[28]. الغيبة (للنعماني)، النص، ص 100.

[29]. ر. ك؛ التفسير الكبير، ج 29، ص 528.

[30]. التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري (عليه السلام)، ص 158.

[31]. سورة إسراء، آيه 79.

[32]. سورة انبياء، آيه 107.

[33]. سورة صافات، آيات 1 - 3.

[34]. سورة حجر، آيه 30؛ و سورة ص، آيه 73.

[35]. سورة بقره، آيه 33.

برچسب